

وحی و کاربردهای قرآنی آن

حسام‌الدین خلعتبری*

عضو علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

(تاریخ دریافت: ۸۹/۶/۲۵، تاریخ تصویب: ۸۹/۸/۱۵)

چکیده

وحی در لغت به معنای اشاره، نوشتن، کلام پنهان، ... و هرچیزی است که به دیگری القا می‌کنند به هر شکلی. با توجه به صحبت لغت‌شناسان، انتقال پنهانی تقریباً در همه موارد مشترک است. به نظر می‌رسد سرعت معنای مطابقی وحی نمی‌باشد. در قرآن واژه وحی و مشتقاتش بیش از ۷۰ بار به کار رفته که در تمام موارد آن، به نحوی انتقال پنهانی نهفته است. موارد کاربرد وحی در قرآن به لحاظ معنایی، تقدیر قوانین و سنن الهی در جهان هستی (فصلت: ۱۲؛ زلزله: ۵-۶) و هدایت غریزی و... می‌باشد. وحی رسالی شایع‌ترین کاربرد قرآنی وحی است. در آیه ۵۱ سوره شوری، وحی در معنای اخص از ارتباط رسالی آمده است. تعریف حقیقی وحی نیازمند تجربه پیامبرانه است، لذا دیگران از درک آن ناتوان‌اند. در تعریفی جامع‌تر، وحی ارتباط ویژه خداوند با پیامبران، از راههایی که آیات قرآن بر آن دلالت دارد (فرشته، مستقیم، و رای حجاب و در قالب گفتار یا نوشتار و...) می‌باشد؛ وحی در این معنا مافوق آگاهی عادی بشر (حس، عقل، تجربه عرفانی) و مقرون با عصمت انبیاست و نظیری در غیر آنان ندارد؛ از این رو، شنوهای غیبی امامان (ع) وحی اصطلاحی دانسته نمی‌شود. از موارد کاربرد وحی در قرآن استفاده می‌شود که: معنای جامع وحی، همان «التقای پنهانی» است. اصطلاح خاص وحی رسالی در قرآن اخص از مفهوم لغوی، و اصطلاح عام وحی رسالی، متمایز از یا متعارض با دیگر کاربردهاست.

کلیدواژه‌ها: وحی در لغت، کاربرد قرآنی، وحی در اصطلاح، وحی تسدید، وحی

رسالی.

مقدمه

بی تردید یکی از ارکان اصلی ادیان الهی، وحی آسمانی است، زیرا پیامبران تعالیم آسمانی خود را از طریق وحی دریافت می کنند و اگر وحی نباشد، ارتباط انسان با خداوند عالم قطع خواهد شد. همین طور اگر وحی به نحوی تفسیر گردد که اساساً از حفاظت لازم برخوردار نباشد، اساساً اثربخش نخواهد بود، چون ضمانت لازم جهت عمل را در خود ندارد؛ از این رو، بحث از وحی جایگاه شایسته‌ای دارد. در این نوشتار سعی شده است با بررسی لغوی و اصطلاحی وحی، کاربردهای قرآنی آن مورد تحقیق قرار گیرد تا از این رهگذر، ضمن دریافت تعریف مناسبی از وحی رسالی قرآن، سؤال اصلی (نسبت وحی رسالی با مفهوم لغوی و کاربردهای قرآنی) نیز پاسخ داده شود. در مسیر این بررسی به سؤال‌های فرعی نیز توجه می شود؛ از آن جمله: آیا در مفهوم وحی، سرعت اخذ شده است یا اینکه رکن رکن در مفهوم وحی، القای پنهانی است؟ و ...

وحی در لغت

- لغت‌شناسان برای واژه وحی تعریف‌های متعددی ارائه کرده‌اند که مواردی بیان می‌شود:
۱. ابن فارس: ریشه اصلی وحی بر القای پنهانی دانش و غیر آن دلالت دارد. وحی به معنای اشاره، نوشتن، رسالت و هر چیزی است که به غیر القا شود تا او بفهمد. تمام استعمال‌های وحی به این معنا بازمی‌گردد^۱ (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۶، ۹۳).
 ۲. ابن منظور: وحی عبارت است از اشاره، نوشتن، رسالت، الهام و سخن پنهانی و هر چیزی که به دیگران القا می‌شود^۲ (ابن منظور، ۱۴۰۸: ج ۱۵، ۳۷۹).
 ۳. طریحی: «وحی» الهام انداختن در دل و یاد دادن است بر وجهی که کسی دیگر از آن آگاهی پیدا نکند (طریحی، ۱۴۱۶: ج ۳، ۱۹۱۶).
 ۴. فراهیدی: وحی، نوشتن، اشاره، پیام، الهام، کلام پنهان^۳ (فراهیدی، بی تا: ج ۳، ۱۹۳۲).
 ۵. فیروزآبادی: وحی، اشاره، نوشتن، نامه رسالت، الهام، کلام خفی و پنهانی و همه آن چیزی که به غیر القا می‌شود (فیروزآبادی، ۱۴۲۰: ج ۲، ۱۷۵۸).
 ۶. فیومی: وحی، اشاره، رسالت، نوشتن و هر چیزی که به دیگری القا می‌شود تا بداند آن را^۴ (فیومی، بی تا: ماده «وحی»).
 ۷. ابن اثیر: وحی در حدیث، به وسیله کتابت، اشاره، رسالت، الهام و سخن گفتن مخفی واقع می‌شود^۵ (ابن اثیر، بی تا: ج ۱۶۳، ۵).

۸. جوهری: وحی را اشاره، نوشتن، رسالت، کلام مخفی و هر چیزی که به دیگری القا کنند به هر شکلی. وحی: سرعت؛ وحی بر وزن فعیل است: سریع؛ گفته می‌شود موت وحی^۶ (جوهری، بی تا: ج ۳، ۲۵۱۹).

۹. راغب اصفهانی: وحی به معنای اشاره سریع است. چون در معنای آن سرعت اخذ شده است می‌گویند: امر وحی. گاهی با رمز انجام می‌گیرد گاهی با صدا بدون ترکیب و گاهی با اشاره به بعضی از اعضای بدن و گاهی با نوشتن^۷ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل کلمه «وحی»).

با توجه به تعریف‌های لغت‌شناسان از وحی، انتقال پنهانی تقریباً در همه موارد مشترک است و فقط راغب اصفهانی معنای آن را اشاره سریع دانسته است: جوهری هم بعد از بیان لفظ «سرعت»، مثالی را بیان می‌کند: موت وحی یعنی مرگ سریع؛ سپس جمله‌ای می‌گوید که از آن القای پنهانی هم استفاده می‌شود: وحی هر چیزی است که به سوی غیرش القا می‌شود، به هر شکلی (مخفی یا آشکار).

برخی «ویژگی مخفیانه بودن و سرعت را در معنای وحی ذکر کرده‌اند. عرب به مرگ سریع می‌گوید «موت وحی». این ویژگی که در اصل وضع وجود نداشته چه‌بسا در استعمال عرب رخ داده است و در اثر کاربرد قید (سرعت) در بعضی موارد، ویژگی دیگر (مخفیانه بودن) نیز به آن اضافه شده است چراکه معمولاً القاء و اشاره‌ی سریع از غیر مشارالیه مخفی می‌ماند»^۸ (معرفت، ۱۳۶۷: ج ۱، ۲۵-۲۶).

به نظر می‌رسد معنای «سرعت»، معنای مطابقی وحی نمی‌باشد، زیرا همان‌طوری که خواهد آمد، در تمام کاربردهای قرآنی وحی، نه انتقال سریع، بلکه انتقال پنهانی در نظر است. اگر معنای اصلی «وحی» اشاره سریع را بدین جهت «وحی» گویند که در آن مطلب، پنهانی انتقال می‌یابد؛ ولی باید توجه کرد که درست است که هر انتقال سریعی پنهانی است، ولی هر انتقال پنهانی‌ای سریع نیست (کریمی، ۱۳۸۶: ۲۰)؛ چون سرعت از لوازم بعضی از انتقال‌های پنهانی می‌باشد، نه مقوم مفهوم آن. مرحوم طباطبایی بعد از بیان استعمال‌های واژه وحی، بیانی از «سرعت» در گفتارش مشاهده نمی‌شود، بلکه آنچه از کلام او استفاده می‌شود این است که وحی همان القای محرمانه و خفی است که سرعت یا کندی نقشی در آن ندارد^۹ (طباطبایی، ۱۴۱۱: ج ۱۲، ۲۹۳). مرحوم طبرسی نیز معتقد است «ایحاء» القای پنهانی به دیگری است (طبرسی، ۱۴۰۸: ج ۱۲، ۷۴۶). بعضی دیگر در وحی دو عنصر را دخیل دانسته‌اند: خفا و پنهانی، سرعت و تندی؛ و این مطلب را وجه جمع بین اقوال لغت‌شناسان دانسته‌اند و

کلامی از اندیشمند مسلمان شیخ مفید را شاهد گفتار خود قرار داده‌اند (مجموعه مقالات همایش وحی‌شناسی، ۱۳۸۸: ۲۰). ولی با توجه به آنچه گفته شد، عنصر اصلی وحی همان القای پنهانی است. کلام شیخ مفید نمی‌تواند شاهد گفتار آنها باشد، که فرموده است: «عنصر اصلی «وحی» همان حالت خفا و پنهانی آن است درحالی‌که «سرعت و تندی» عنصر دوم آن است» (همان).

روشن است که سخن در عنصر اصلی و امر مقوم وحی است، و این کلام شیخ، مؤید نظری است که بیان شد؛ علاوه بر اینکه شیخ مفید در تصحیح الاعتقاد خود در تعریف وحی سخنی از سرعت ندارد^۱ (مفید، بی تا: ۵۶). بر همین اساس است که می‌توان سخن بعضی از مفسران اهل سنت را نیز نادرست دانست: «اصل «وحی» به معنای اشاره‌ای سریع است. «وحی» را بدان جهت «وحی» می‌گویند که با سرعت انجام می‌گیرد». همین مفسر در تنظیمی برای سرعت می‌گوید: «وحی عین فهمیدن و عین فهماندن و عین فهمیده‌شدن است» (بروسوی، ۱۴۰۵: ج ۶، ۳۴۴). این تنظیم نیز معنای محصل و مستفادی جز اینکه حقیقت وحی امری رمزوار است - که ما هم به آن معتقدیم - ندارد؛ زیرا:

اولاً: بحث زمان و بالطبع سرعت و کندی در حقیقت وحی مطرح نیست، چون وحی حقیقتی از عالم مجردات است.

ثانیاً: اگر فرض کنیم سرعت اخذ شده، با توجه به گزارش‌های تاریخی، وحی همراه با زمان نه چندان سریع بوده است، چون در وحی مستقیم که حالت غشیه به حضرتش عارض می‌گشت، پیامبر حقایقی مربوط به واقعه و حادثه پیش‌آمده یا معارف دیگر دریافت می‌کرده است. در وحی غیرمستقیم و توسط فرشته، آن گونه که در اخبار آمده، حتی فرشته وحی در مقابل حضرت با دو زانوی ادب می‌نشست و حقایق را القا می‌کرد؛ پس سرعت در این قسم نیز مشاهده نمی‌شود.

ثالثاً: از لغت‌شناسان، جز «راغب»، کسی متعرض معنای سرعت نشده است. هرچند جوهری در یکی از کاربردها سرعت را ذکر می‌کند، ولی از جمله «وحی هر چیزی است که به سوی غیرش القا می‌شود به هر شکلی (مخفی یا آشکار)»، استفاده می‌شود که او سرعت را رکن وحی نمی‌داند. به هر حال، این استفاده مبتنی بر اجتهادات ایشان است. روشن است که دریافت سریع حقایق می‌تواند مربوط به آمادگی روحی پیامبر باشد.

رابعاً: در تمام کاربردهای قرآنی وحی - چنان که خواهد آمد - نه انتقال سریع، بلکه انتقال پنهانی در نظر است.

بنابراین، در مجموع می‌توان یافت که در واژه وحی، گونه‌ای القای پنهانی مورد توجه می‌باشد، که علاوه بر وحی آسمانی، شامل سایر کاربردها نیز می‌شود.

تعریف اصطلاحی

تعریف حقیقی از وحی برای بشر عادی ممکن نیست، زیرا وحی نبوی پدیده‌ای فراطبیعی و خارج از قلمرو ابزارهای عمومی معرفت بشری است؛ از این رو تا کسی در آن موقعیت قرار نگرفته و تجربه پیامبرانه را درک نکرده باشد، از راز و رمز این حقیقت آگاهی ندارد و نمی‌تواند درباره وحی تعریف حقیقی ارائه دهد. مرحوم علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «وحی شعور و درک ویژه‌ای است در باطن پیامبران، که درک آن جز برای آحادی از انسان‌ها که مشمول عنایات الهی قرار گرفته‌اند ممکن نیست» (طباطبایی، بی تا، ب: ج ۲، ۱۵۹).

تعریف‌های دیگر

۱. وحی عبارت است از تعلیم خداوند متعال امور دین را به پیامبرانش به وسیله فرشتگان (فرید وجدی، بی تا: ج ۱۰، ۷۰۷). این تعریف، تعریف به اخص است، زیرا وحی به غیر فرشتگان نیز هست.
۲. رشیدرضا می‌گوید: گفته‌اند وحی اعلام خداوند متعال، حکم شرعی را به یکی از پیامبران است، ولی من (رشیدرضا) آن را این‌گونه تعریف می‌کنم: یک نوع عرفان است که شخص در نفس خودش آن را می‌یابد و یقین دارد که از جانب خداوند است، با واسطه یا بدون واسطه. **تعریف سنتی (اول)** او می‌تواند صحیح باشد ولی کامل نیست، و تمام قیده‌ها در آن ذکر نشده است؛ در تعریف خودش هم وحی را یک نوع عرفان نفسانی دانسته است که باید گفت وحی، عرفان و شهود نفسانی اصطلاحی نیست، زیرا وحی رابطه‌ای آن‌سویی است ولی عرفان و نمودهای آن، رابطه‌ای این‌سویی است. وحی رسالی امری موهوبی است، ولی کشف و شهود عرفانی امری بشری است که نیازمند تعلیم و ریاضت می‌باشد. فرق‌های دیگری نیز وجود دارد که نیازمند مقاله‌ای مستقل می‌باشد.
۳. تجلی غریزه شعور باطنی انسان (نظر اقبال لاهوری)، تعریف درستی نیست، زیرا اولاً این نوع وحی، دیگر اختصاص به انبیا ندارد (تعریف به اعم)؛ و ثانیاً غریزه و

احساسات، از قوه عقلیه ضعیف تر است؛ بنابراین، مقام عقل از وحی بالاتر می شود (مطهری، ۱۳۷۵: ۵۳).

۴. تجربه دینی بودن وحی به نحوی که پیامبر می بیند گویا کسی نزد او می آید ... (سروش، ۱۳۸۵: ۵۷)، دارای لوازم باطلی است که در جای خود قابل بحث می باشد.

همان طوری که مشاهده شد، این تعریفها یا جامعیت لازم را ندارند و یا از حقیقت وحی نبوی بیگانه اند. شرح مفصل ایرادها نیازمند مقاله های جداگانه است. بعضی از اندیشمندان، تعریف خوبی ارائه داده اند: وحی در اصطلاح، عبارت است از: تفهیم ویژه یک سلسله حقایق و معارف از جانب خداوند به انسان های برگزیده (پیامبران)، از راهی غیر از طرق عادی معرفت (تجربه، عقل، شهود عرفانی)، برای ابلاغ به مردم و راهنمایی آنان (سبحانی، ۱۴۰۹: ج ۳، ۱۲۸: معرفت، ۱۳۶۷: ج ۱، ۵۱).

تعریف جامع تر از وحی: وحی ارتباط ویژه خداوند با پیامبران از راههایی است که آیات قرآن بر آن دلالت دارد (فرشته، مستقیم و ...). این «وحی» مافوق آگاهی عادی بشر (حس، عقل، تجربه عرفانی) است و مقرون با عصمت انبیاست، و نظیری هم در غیر پیامبر ندارد - از این رو در مورد امامان معصوم (ع) معتقدیم که آنان کلام غیبی فرشتگان را می شنوند ولی مفسران و محدثان و متکلمان به اتفاق آن را «وحی» اصطلاحی نمی گویند، بلکه این شنوده «وحی» تسدید و تأکیدی است. این تعریف، هماهنگ با اصول تفکر اسلامی و قرآن و گونه های متعدد از به کارگیری این واژه در آن، یعنی همان وحی اصطلاحی (وحی رسالی)، است. در اصطلاح قرآنی، وقتی وحی را به خدا نسبت می دهند، وحی بر پیامبران (وحی رسالی) در نظر است.

کاربردهای قرآنی وحی

قرآن کریم وحی را در معنای لغوی آن، اعم از وحی نبوی به کار برده است. واژه «وحی» و مشتقاتش به صورت اسم و فعل بیش از ۷۰ بار در قرآن آمده است. وحی کننده گاه خدا (انفال: ۱۲) و گاه انسان (انعام: ۱۱۲) و گاه شیطان (انعام: ۱۲۱) است. از اشرف مخلوقات تا جمادات (زلزال: ۴-۵) از وحی الهی برخوردارند، و گیرنده وحی در برخی آیات، پیامبر خداست و در مواردی دیگر، انسان های غیر پیامبر، زنبور عسل، آسمان یا زمین. در تمام این موارد، به نحوی انتقال پنهانی نهفته است که به ریشه لغوی و اصلی این واژه برمی گردد.

موارد کاربرد وحی در قرآن به لحاظ معنایی از این قرارند:

۱. تقدیر قوانین و سنن الهی در جهان هستی

آیاتی که بر این معنا (وحی به معنای تقدیر) دلالت دارند عبارتند از:
فَقَضَاهُنَّ سِنْعَ سَمَآوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (فصلت: ۱۲): پس آنها (آسمان) را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید و در هر آسمان کار آن (آسمان) را «وحی» (و مقرر) فرمود و آسمان پایین را با چراغ‌هایی زینت بخشیدیم و (با شهاب‌ها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم. این است تقدیر خداوند مقتدر و دانا.

در اینکه مقصود از «وحی» در آیه شریفه چیست، دو گونه می‌شود معنا کرد:
 الف. خداوند متعال، جهان بالا را با اندازه دقیق و نظم خاص پدید آورد و سنت‌هایی را مقرر کرد و این جهان، مانند یک موجود آگاه، وظایف خود را دقیق، صحیح و کامل انجام می‌دهد.

ب. جهان محسوس، آگاه و بیناست، هرچند ما آن را ناآگاه و نابینا بدانیم. درواقع آیه فوق، تفسیر این آیه شریفه است: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** (اسراء: ۴۴): چیزی نیست مگر اینکه خداوند را می‌ستاید ولی ستایش آنها را نمی‌فهمید. بعضی از مفسران، این معنا را مناسب با تفسیر آیه شریفه دانسته‌اند. «جهان آگاه و بیناست و شنوا. با آموزش مخفی و سریع «وحی» تکالیف لازم را از عالم غیب فراگرفته و وظیفه خود را ادا می‌کند. قرآن در این زمینه نمونه‌هایی از عالم هستی را برای ما ارائه می‌کند تا نشان دهد که عالم آگاه و بیناست، هرچند انسان آن را بی‌شعور می‌داند» (سبحانی، ۱۴۰۹-۱۴۱۱: ج ۱، ۸۴). اما به نظر می‌رسد معنای نخست برای تفسیر آیه مناسب‌تر است؛ خصوصاً اینکه بعضی روایات هم مفاد همین معنا را تأیید می‌کند؛ از جمله از امام رضا (ع) روایتی رسیده است که فرمودند: «وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا فَهَذَا وَحَىٰ تَقْدِيرٌ وَ تَدْبِيرٌ» (قمی، بی تا: ج ۶، ۲۶۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۴، ۶۰): «در هر آسمانی فرمان متعلق به آن آسمان را تقدیر و تدبیر کرد و این همان وحی تقدیر و تدبیر است».

مرحوم علامه معنای دیگری را مطرح می‌کند که خطاب او به موجودات شعورمند جهان است: «در هر آسمانی فرمان متعلق به آن آسمان را به فرشتگان اهل آن [آسمان] وحی کرد» (طباطبایی، بی تا، ج ۱۷، ۳۶۹).

به نظر می‌رسد اگر وحی را در اینجا مطلق تقدیر و اندازه‌گیری امر جهان امکانی بدانیم، مطلوب‌تر باشد، زیرا این تفسیر، تمام تفاسیر سابق و نیز تفسیرهای دیگر - مانند آفرینش

موجودات آسمانی همچون فرشتگان، فرمان دادن آنچه می‌خواهد در آسمان، وحی و ظایف عبادی اهل آسمان‌ها - را در درون خود دارد (طبرسی، ۱۴۰۸: ج ۹ و ۱۰، ۹). و نیز از آنجاکه تقدیر الهی نسبت به جهان، هم وجود و هم امر فرشتگان را در مراتب خاص خود رقم می‌زند و هم آگاهی موجودات مادون را و وظایف هر یک از موجودات اهل آسمان را مشخص می‌نماید و در تمام این موارد، تفهیم و القای خفی در نظر است. شاهد این تفسیر، روایت سابق است که ترجمان قرآن کریم می‌باشد و نیز روایت حضرت علی (ع) که «وحی» را تقدیر شمرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۸، ۲۵۴ و ج ۹۳، ۱۶، حدیث ۲۸).

بنابراین، براساس روایات، «وحی» در این آیه نورانی، بر تقدیر الهی در هستی دلالت می‌کند. شاید وجه کاربرد وحی در معنای تقدیر الهی در هستی، این باشد که خداوند سنت‌ها و نظام مورد نظر خود را به گونه‌ای در آسمان‌ها و زمین قرار داده که برای غیراندیشمند چندان آشکار نیست و پنهان (وحی) است و فقط با دقت و تأمل عالمانه می‌توان بدان‌ها پی برد.

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ... وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (زلزله: ۱-۵): آنگاه که زمین به لرزش شدید خود لرزانیده شود ... انسان گوید: زمین را چه شده است؟ آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید، زیرا پروردگارت به او «وحی» کرده است.

این آیه نیز معنای تقدیر الهی برای بخشی از هستی (زمین) را بیان می‌کند و با تفسیر دوم آیه اول نیز هماواز است؛ به این معنا که آسمان و زمین، شعوری را که خداوند از اول خلقت به ایشان داده، حفظ می‌کنند و هنگامی که روز قیامت فرارسد، با فرمان «وحی» خداوند، آنچه را جمع‌آوری کرده‌اند بازمی‌گویند. این آگاهی در پرتو «وحی» خداوند و تقدیرش که کیفیت آن بر ما «پنهان» است به زمین القا شده است.

۲. هدایت غریزی

در آیاتی از قرآن کریم، از «هدایت غریزی حیوانات» به وحی تعبیر شده است: وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ... (نحل: ۶۸): پروردگارت به زنبور عسل «وحی» (الهام غریزی) کرد که از کوه‌ها و از برخی درختان و از نقاط مرتفع خانه‌هایی برای خود درست کن...

این وحی، همان غریزه‌ای است که خداوند به زنبور عسل به نحو رمزی و پنهانی القا کرده است و چند مرحله دارد: اول، خانه‌سازی با شکل خاص هندسی (شش‌ضلعی) در مکان مناسب؛ دوم، تهیه غذای مناسب از گل‌های معطر و مکیدن شیره درختان؛ سوم، جست‌وجو برای یافتن غذا؛ و چهارم، تولید شهد شیرینی که شفا و درمان است. دلیل کاربرد «وحی» در مورد این نوع فهماندن، پنهانی بودن آن است.

۳. الهام و آگاهی قلبی

قرآن واژه «وحی» را به معنای الهام (القای معنا به قلب) نیز به کار برده است:
 - وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذًا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ (قصص: ۷)؛ و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده، پس چون بر او بیمناک شدی، او را در دریای نیل بیفکن.

به تعبیر بعضی از مفسران، وحی در این آیه، سروش غیبی است که انسان منشأ آن را نمی‌داند؛ به‌ویژه در حال اضطرار که گمان می‌برد راه به جایی ندارد، ناگهان درخششی در دل او پدید می‌آید و راه را بر او روشن می‌سازد. این پیام راهگشا، همان سروش غیبی است (معرفت، ۱۳۸۱: ۲۱).

- قرآن همچنین درباره حواریون می‌فرماید: وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (مائده: ۱۱۱)؛ به حواریون [حضرت عیسی] «وحی» کردیم که به من (خداوند) و پیامبرم ایمان بیاورید، گفتند آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم.

وحی در این آیه را در معانی زیر به کار برده‌اند:

الف. وحی به حواریون به‌واسطه عیسی (ع) بوده است (طبرسی، ۱۴۰۸: ج ۳ و ۴، ۲۶۳).
 ب. خداوند با ارائه نشانه‌های خود به حواریون، ایمان به خود و پیامبران را به آنان عرضه و تلقین کرد (همان).

ج. حواریون، پیامبر بودند و وحی در آیه شریفه، وحی نبوی است.

د. وحی در آیه، همان الهام (القای به قلب، سروش غیبی) است.

مرحوم علامه معنای سوم را در ذیل آیه شریفه، به عنوان «بل ربما دل ...»^{۱۲} (طباطبایی، ۱۴۱۱: ج ۳، ۲۳۶) می‌پذیرد، ولی در ذیل آیه ۱۱۱ سوره مائده، ضمن ارجاع بحث به آیه ۵۲ آل عمران، در ذیل روایتی از امام باقر (ع)، معنای چهارم^{۱۳} را مطرح می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۱: ج ۶، ۲۲۲؛ عیاشی، بی تا: ج ۱، ۳۵۰). البته با توجه به اینکه

ایشان در ادامه آیه ۵۲ آل عمران مسئله فرق‌های نبی و رسول و محدث را طرح می‌کنند، به نظر می‌رسد حواریون را که به نظر ایشان در قرآن تنها به مصاحبان عیسی اطلاق شده است (طباطبایی، ۱۴۱۱: ۲۳۵)، نبی می‌دانند. اما در آیه شریفه مورد بحث هم هرچند کلمه وحی به کار برده شده است ولی با توجه به اینکه دلیلی بر پیامبری تمام حواریون نداریم، این آیه در وحی به معنای رسالی، ظهور ندارد.

دلیل قاطعی بر اینکه مرحوم علامه، نبی را در معنای عام که شامل محدث هم شود به کار برده باشد، و یا ایرادی در روایت دیده باشد - که ظاهراً اشکال سندی یا دلالتی در روایت بیان نکرده‌اند - یافت نشد؛ اما با توجه به آنچه در عهد جدید آمده است، حضرت عیسی شمعون پطرس را - که نخستین و بزرگ‌ترین ایمان‌آورنده به او (انجیل متی: ۱۸/۴؛ انجیل مرقس: ۱۶/۱؛ انجیل لوقا: ۸/۵) و بزرگ‌ترین حواری آن حضرت است - به جانشینی در امور ظاهری و معنوی منصوب کرد:

«به تو می‌گویم که تو پطرس هستی و من بر این صخره (پطرس) کلیسای خود را بنا می‌کنم ... کلیدهای پادشاهی آسمانی را به تو می‌دهم، آنچه را تو در زمین منع کنی در آسمان ممنوع خواهد شد» (انجیل متی: ۱۶/۱۸-۱۹). «پس از گوسفندان من پاسداری کن ... گوسفندان مرا خوراک بده» (انجیل یوحنا: ۱۷/۲۱-۱۵-۱۷).

از این دو فقره به دست می‌آید که حضرت عیسی رهبری امت مسیحی و مرجعیت دینی و نیز مطابق فقره اول، احتمالاً ولایت تکوینی را به پطرس واگذار کرد. نیز از کتاب اعمال رسولان به دست می‌آید که پطرس رهبری امت مسیحی و ... را بر عهده داشت (اعمال رسولان ۱/۱۵-۲۶، ۲/۱۴-۴۲، ۳/۱۱-۲۶، ۳/۱۳-۱۵، ۴/۱) و مانند عیسی معجزه می‌کرد و بیماران را شفا می‌داد (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۱: ۵۱)^{۱۴}. از این گزارش به دست می‌آید که ظاهراً بعضی از حواریون دارای جایگاه نبوت بوده‌اند. در گزارشی دیگر، این ارتباط ربانی را به نحو عمومی‌تری می‌یابیم:

«دوازده شاگرد عیسی، این بار همراه با مریم، مادر وی، در اورشلیم گرد آمدند و برای آگاهی یافتن از وظیفه خود به نیایش پراختند ... آنها در این روز (عید گلریزان یهود) به طور کامل و دسته‌جمعی عمل روح خدا (روح القدس) را در مورد خود تجربه کردند و دریافتند که قدرت روح خدا (روح القدس) در ایشان حلول کرده و آنان از وی پر شدند. در این هنگام آنان سکوت خود را شکستند و پطرس، رهبر گروه برخاست و به مرزده‌دادن آغاز کرد» (میشل، ۱۳۷۷: ۶۲).

بنابراین، از کل مطالب ذکر شده به دست می‌آید که احتمال پیامبربودن بعضی از حواریون و در عین حال، دریافت الهام و سروش غیبی تمام آنها، خالی از وجه نمی‌باشد؛ و این معنا مفاد

کلام مرحوم علامه را به شکل موجبه جزئیه (پیامبری بعضی) تقویت می‌کند؛ و الهام به حواریون را نیز اثبات می‌کند که ظاهر آیه شریفه مورد بحث است؛ از این رو، «وحی» در آیه مورد بحث، در همان الهام که به معنای القای پنهانی است ظهور دارد که مطابق با روایت هم می‌باشد.

شایان ذکر است آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که بر الهام برای «انجام یک عمل» دلالت دارد؛ از جمله سوره مؤمنون آیه ۲۷، شعراء آیه ۵۲، اعراف آیه ۱۶۰ و یوسف آیه ۱۵؛ که به ترتیب، به وحی به حضرت نوح راجع به ساختن کشتی، وحی به موسی (ع) مبنی بر تصمیم‌گرفتن و خارج کردن بنی‌اسرائیل از مصر و یا کوبیدن عصا بر سنگ و وحی به حضرت یوسف (ع) در مورد نقشه‌کشی برادرانش برای قتل او، اشاره دارند.

۴. پیام الهی به فرشتگان

قرآن می‌فرماید: **إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا** (انفال: ۱۲): هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی (پیام) کرد که من با شما هستم، پس آنان را که ایمان آوردند، استوار سازید.

۵. القای شیطانی

قرآن می‌فرماید: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غَرُورًا** (انعام: ۱۱۲): و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انسانی و جن قرار دادیم که بعضی از آنان به بعضی دیگر برای فریب سخنان آراسته القا می‌کنند.

و از همین قبیل است آیه ۱۲۱ سوره انعام: **وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ ...**؛ که بر وحی (القای) شیاطین به دوستان خود برای مجادله کردن با پیامبر (ص) و ... دلالت دارد.

بنابراین، قرآن وسوسه شیطان و القای سخن او بر انسان را «وحی» می‌نامد. «شیطان‌های بشری می‌کوشند تا دیگران به گمراه کردن توسط آنان آگاه نشوند و شیطان‌های جن بدون آشکارشدن و استفاده از الفاظ آنچه می‌خواهند به دیگران انتقال دهند» (طبرسی، ۱۴۰۸: ج ۳ و ۴، ۵۴۵). قرآن در این خصوص می‌فرماید: **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلَهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْتَهُمْ ...** (اعراف: ۲۷): او (شیطان) و دارودسته‌اش شما را از جایی

که شما نمی‌بینید می‌بینند؛ یعنی «آنها با دقت و پنهانی تمام، انسان را به بدی‌ها و شقاوت امر می‌کنند بدون اینکه قوای ادراکی انسان تشخیص دهد» (طباطبایی، بی تا، ب: ج ۸، ۷۲).

۶. اشاره

قرآن واژه وحی را برای «اشاره» نیز به کار برده است: فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (مریم: ۱۱): پس، از محراب بر قوم خویش درآمد و با اشاره به آنان فهماند که صبح و شام [خدا را] تسبیح گویند.

آیه شریفه در مورد حضرت زکریا (ع) و بشارت‌دادن ایشان به فرزندش یحیی (ع) می‌باشد که او نشانه‌ای طلب کرد. در پاسخ به این درخواست، سه روز زبان او جز به تسبیح خداوند بند آمد و مجبور شد مقصودش را با اشاره به قوم خود بفهماند.

و از همین زمره است آیه ۴۱ سوره آل عمران که از «وحی» تعبیر به «رمز» کرده است: قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آتَيْنَكَ آلَا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَمْزَأً وَادُّكْرًا رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ: گفت: پروردگارا، برای من نشانه‌ای قرار ده، فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز با مردم، جز به اشاره سخن‌نگویی و پروردگارت را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامدادان [او را] تسبیح گوی. این آیه قرینه است بر اینکه در آیه پیشین (مریم: ۱۱) «وحی به معنای بیان رمزی و اشاره‌ای است که بیشتر با لب‌ها و در مواردی با ابرو، چشم یا دست صورت می‌گیرد»^{۱۵} (طباطبایی، بی تا، ب: ۲۰۷)؛ و چون بیان اشاره‌ای و رمزی به گونه‌ای است که همه کس متوجه آن نمی‌شوند، آن را وحی خواندند.

۷. فرستادن روح بر پیامبران

قرآن از هیئت فعلی وحی برای فرستادن روح بر پیامبر اکرم (ص) استفاده کرده است: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (شوری: ۵۲): همین‌گونه روحی از امر خود را [به صورت قرآن] به تو وحی کردیم [یا این‌گونه ما قرآن را با روحی از جانب ما]^{۱۶}، [اوگر نه] تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی ما آن را نوری ساختیم که هریک از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می‌کنیم و بی‌تردید تو [مردم را] به راه راست هدایت می‌کنی (ترجمه بهرام‌پور).

در اینجا سه واژه است که باید روشن گردد: «کذلک»، «اوحینا» و «روح». چند احتمال، قابل قبول است:

احتمال اول: کذلک به وحی‌های سه‌گانه در آیه قبل که در خصوص انواع وحی است، اشاره دارد و مراد از «روح» در آیه شریفه، وحی و قرآن است؛ همان‌گونه که در ترجمه آمده است: **أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا**، یعنی قرآن را فر فرستادیم؛ و فقره شریفه **وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ**، مؤید همین برداشت است، زیرا ضمیر «ه» در جعلناه، به روح بازمی‌گردد^{۱۷} (طبرسی، ۱۴۰۸: ج ۹ و ۱۰، ۵۸). در این صورت، به چه اعتباری «قرآن» روح نامیده شده است؟

الف. از این رو قرآن «روح» نامیده شده است که وسیله دستیابی انسان به حیات طیبه می‌باشد. آیات دیگری این معنا را تأیید می‌کنند؛ مانند: انفال/ ۲۴ و انعام/ ۱۲۲.^{۱۸}

ب. اطلاق روح بر قرآن، به اعتبار حقیقت مجرد قرآن است؛ یعنی فراسوی این الفاظ و خطوط نقش‌یافته بر کاغذ، قرآن، حقیقتی فرازمند و نورانی و مجرد دارد که همان، مورد مشاهده و دانایی پیامبر قرار گرفته است، و به آن حقیقت، چون بسیار شریف و والاست، روح اطلاق شده است (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۳۵۲-۳۵۳). بنا بر این احتمال‌ها، کاربرد «وحی» در آیه، از موارد وحی رسالی است و نباید آن را موردی جداگانه به شمار آورد. اما دو اشکال به این نوع تفسیر متوجه است:

(۱) هیچ شکی نیست که این کلام در سیاق، بیان این حقیقت است که: ای پیامبر، آنچه از معارف و شرایع که هم خودت داری و هم مردم را به سوی آن دعوت می‌کنی، از خود تو نیست، بلکه هرچه از این مقوله داری، از ناحیه ماست که به وسیله وحی بر تو نازل کردیم؛ بنابراین، اگر مراد از «وحی» در این آیه، قرآن می‌بود، باید در جمله «ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان» تنها به ذکر کتاب اکتفا می‌فرمود، چون مسلماً مراد از «الکتاب»، قرآن است و دیگر حاجتی به ذکر «الایمان» نبود (بیان «الایمان» زاید می‌بود).

(۲) هرچند ممکن است قرآن را روح نامید - به اعتبار اینکه دل‌ها را زنده می‌کند - لکن در آیه مورد بحث، وجهی ندارد که آیه مقید به قید «مِنْ أَمْرِنَا» شود، زیرا از ظاهر کلام خدا (رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا) به دست می‌آید که روح از امر خداست. مخلوقی از عالم علوی (بالا) که همراه فرشتگان در هنگام نازل شدن آنها می‌باشد؛ چنانکه فرمود: **تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ** (طباطبایی، بی تا، ج ۱۸، ۱۱۲-۱۱۳).

احتمال دوم: کذلک بر مطلق وحی بر پیامبران اشاره دارد و «اوحینا» به معنای «ارسلنا» و مراد از «روح»، موجودی آسمانی غیر از جبرئیل است. در آیات دیگر، این موجود «روح» خوانده

شده است که با فرشتگان همراهی می‌کند: **تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ** (قدر: ۴): در آن [شب] فرشتگان با روح به اجازهٔ پروردگارشان، برای هر کاری [که مقدر شده است] فرود می‌آیند.

آیات دیگری نیز روح را از سنخ امر الهی می‌شمارند: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي** (اسراء: ۸۵): از تو دربارهٔ روح می‌پرسند، بگو روح از سنخ فرمان پروردگار من است.

با نظر به آیاتی که «روح» را همراه فعل «القاء» آورده است، روشن می‌شود که مراد از وحی کردن روح، فرو فرستادن آن است؛ مانند: **رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ** (غافر: ۱۵): (خداوند) بالا برندهٔ درجات (بندگان شایسته) و صاحب عرش است، به هر کس از بندگان که بخواهد، آن روح را از فرمان خویش می‌فرستد تا (مردم را) از روز ملاقات (با خدا) بترساند.

با توجه به «منصوب بنزع الخافض» بودن «روحاً»، و بازگشت ضمیر «جعلناه» به قرآن یا کتاب، که از سیاق آیه برمی‌آید - گو اینکه کلمهٔ قرآن قبلاً ذکر نشده تا ضمیر به آن برگردد، ولی از زمینهٔ کلام یا کلمهٔ کتاب فهمیده می‌شود - معنای آیه چنین است: آن‌گونه قرآن را با روحی از جانب خود به تو وحی کردیم (فرو فرستادیم)، خودت نه کتاب می‌دانستی چیست و نه ایمان، ولیکن ما قرآن (کتاب) را نوری قرار دادیم (طباطبایی، بی تا، الف: ۱۱۲).

این احتمال را مرحوم علامه می‌پذیرد و می‌گوید: من هیچ مفسری را ندیدم که چنین معنایی را برای آیه ذکر کند (همان: ۱۱۳). البته مرحوم علامه چگونگی کاربرد «واحینا»، دربارهٔ ارسال روح، را نیز بیان می‌کنند^{۱۱} (همان: ۱۱۲-۱۱۳).

- احتمال سوم: مراد از روح در آیهٔ یادشده، حضرت «جبرئیل» (شبر، بی تا: ج ۱، ۴۵۸)^{۲۰} است. قرآن در مواردی از جبرئیل به «روح» تعبیر کرده است؛ مانند: **نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ** (شعراء: ۱۹۳): روح الامین آن (قرآن) را فرود آورد.

این احتمال نمی‌تواند درست باشد، زیرا روح در آیهٔ مورد بحث و آیات همانند آن، موجودی غیر از جبرئیل است که همراه او بر پیامبر نازل می‌شد، و آیهٔ شریفهٔ ذیل، دلالت کاملی بر تمایز این دو موجود دارد:

يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (نحل: ۲): (خداوند) فرشتگان را همراه روح که (منتشأش) از امر اوست، به هر کس از بندگان که بخواهد نازل می‌کند.

روایات متعددی تصریح دارد که «روح» موجودی بزرگ‌تر از جبرئیل است (مجلسی، ۱۴۰۳ ج: ۱، کتاب الحجّة، باب الروح التي یُسَدّد بها الله الائمه، ح ۱ و ۶ و ...).^{۲۱} و در برخی دیگر نیز می‌افزایند این روح با پیامبر اکرم (ص) بوده و پس از ایشان با اهل بیت (ع) است (همان). با توجه به تحلیل و تفسیر بالا، به دست آمد که روح در آیه شریفه، همان موجود برتر از ملائکه دیگر است که خداوند بر پیامبر فرستاد، نه قرآن؛ و ترجمه آیه این خواهد شد که: «این‌گونه قرآن را با روحی از جانب خود به سوی تو فرو فرستادیم ... و آن را نور قرار دادیم».

۸. وحی تسدیدی (تأییدی)

کاربرد دیگر «وحی»، وحی در معنای «عصمت و توفیق عملی پیشوایان الهی» است. قرآن کریم می‌فرماید: **وَ جَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَ إِقَامَةَ الصَّلَاةِ وَ آیتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ** (انبیاء: ۷۳). و ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردمان را هدایت می‌کردند و به آنان انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و ما را پرستندگان بودند.

مرحوم علامه در میزان در جاهای متعددی (طباطبایی، بی تا، الف: ج ۱۵، ۲۸۶؛ ج ۱۴، ۳۰۵؛ ج ۱۰، ۲۲۳؛ ج ۶، ۲۶۱؛ ج ۵، ۸۰؛ ج ۵، ۲۷۴)، از جمله آیه مورد بحث، مقصود از وحی را عصمت و تأیید عملی پیشوایان الهی و موفق‌داشتن آنان به انجام نیکی‌ها و بازداشتن از گناه دانسته، و آن را وحی «تسدیدی» نامیده است.

در آیه شریفه، وحی به معنای وحی تشریحی و رسالی، نادرست است، زیرا اشکالاتی ایجاد می‌شود:

۱. از این جهت که «فِعْلَ الْخَیْرَاتِ» به معنای مصدری‌اش چیزی نیست که مورد وحی قرار گیرد، بلکه متعلق وحی، حاصل فعل است.
 ۲. از این جهت که وحی تشریحی مخصوص به انبیا نیست، بلکه هم ایشان و هم امت‌هایشان را شامل می‌شود، و در آیه شریفه، «وحی» به انبیا اختصاص یافته است؛ پس معلوم می‌شود وحی تشریحی نیست.
- به گفته علامه، زمخشری به‌منظور فرار از اشکال، چنین گفته است: مقصود از «فعل خیرات» و همچنین اقامه نماز و ایتاء زکات، مصدر مفعولی است، و معنایش این است که «به ایشان وحی کردیم که باید خیرات انجام شود و نماز، اقامه و زکات داده شود؛ چون مصدر مفعولی، مترادف با حاصل فعل است. پس اشکال اول از بین رفت که می‌گفت معنای مصدری، متعلق

وحی قرار نمی‌گیرد؛ و نیز اشکال دوم که اشکال «اختصاصی بودن» بود. چون در فعل مجهول، فاعل، مجهول است، لذا هم شامل انبیاء می‌شود و هم شامل امت‌های ایشان (طباطبایی، بی تا، الف: ج ۱۴، ۴۳۱).

مرحوم علامه در جواب زمخشری بیان می‌کند که: اولاً قبول نداریم که مصدر مفعولی، با حاصل فعل یک معنا داشته باشد، و ثانیاً اضافه مصدر به معمول خودش، «تحقق سابق فعل» را می‌رساند و با وحی تشریحی نمی‌سازد؛ چون عمل وقتی انجام شد دیگر وحی تشریحی چه چیزی را باید بگوید؟ از این رو، نظر مرحوم علامه - که دقیق هم به نظر می‌رسد - در خصوص واژه وحی در آیه شریفه، این است: که مقصود از وحی، عصمت و تأیید عملی پیشوایان الهی و موفق داشتن آنان به انجام نیکی‌ها و بازداشتن از گناه می‌باشد. علامه این نوع وحی را وحی تسدید (تأییدی) می‌نامد. او برای رسیدن به معنای واژه «وحی» در فقره شریفه «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»، بیان می‌کند که: «مصدر مضاف (فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) دلالت دارد بر اینکه فعل خیرات تحقق یافته، به این معنا که وحی متعلق به فعلی شده که از ایشان (ائم) صدور یافته» (همان). شاهد این استفاده چیست؟ فقره شریفه «وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»؛ که ظاهر این فقره دلالت دارد بر اینکه ائمه، قبل از وحی هم خدا را عبادت می‌کرده‌اند و عبادتشان با اعمالی بوده که وحی تشریحی قبلاً بر ایشان تشریح کرده بود^{۲۲}. پس این وحی که متعلق به فعل خیرات شده، وحی تسدید است نه وحی تشریحی^{۲۳}. بنابراین، آیه ۷۳ سوره انبیاء بر ارائه حقیقت کارهای خیر به پیشوایان الهی و تأیید و تأدیب آنان دلالت دارد. «آنها مؤید به روح القدس، روح الطهاره و مؤید به قوتی ربانی هستند» (همان: ۴۳۰)؛ در نتیجه با آن تأیید و توفیق علمی و عملی، آنان نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و هر کار خیری انجام می‌دهند و از هر خطایی مصون می‌شوند. در واقع این نوع وحی، ایصال به مطلوب است، که از آن به وحی تسدید و تأییدی تعبیر می‌شود. عقیده شیعه این است که امامان معصوم (ع) نیز از این موهبت الهی بهره‌مندند، هر چند وحی تشریحی، مخصوص پیامبران است.

سخن حضوری (بی‌واسطه)

در آیه‌ای از قرآن، «وحی» در معنای اخص از ارتباط رسالی و فقط در مورد سخن گفتن بی‌واسطه خداوند با انسان است، که آن، آیه ۵۱ سوره شوری می‌باشد:

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَخِيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ
مَا يَشَاءُ: هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن بگوید، جز از (راه) وحی یا از فراسوی حجابی،
یا فرستاده‌ای را بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید.
این آیه به سه گونه تکلم الهی با بشر اشاره دارد و واژه «وحی» را فقط برای تکلم بی‌واسطه
خداوند تعالی به کار می‌برد. در روایات آمده است که در این‌گونه وحی، چون خداوند
بی‌واسطه بر حضرت محمد (ص) تجلی می‌کرد، حالت بیهوشی به آن حضرت دست
می‌داد (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۸، ۲۵۶). امیرالمؤمنین امام علی (ع) در تفسیر آیه ۵۱ شوری
فرمودند:

وحی و کلام خداوند، یک نوع نیست، بلکه برخی به صورت کلام و سخن است، که خداوند
به وسیله آن با پیامبران تکلم می‌کند، و پاره‌ای از آن در قلوب دمیده می‌شود. برخی هم وحی و
تنزیل است که تلاوت و قرائت می‌شود و به شکل کلام‌الله درمی‌آید.
آیاتی که در مورد وحی رسالی آمده است، با تعبیرهایی چون «هذا القرآن» (یوسف: ۸۵)،
«کتاب» (عنکبوت: ۴۵)، «قرآناً عربياً» (شوری: ۷) و ... می‌باشد که دلالت بر انجام این حقیقت
الهی دارد. در ادامه، بیشتر این مطلب مورد توجه قرار خواهد گرفت.

وحی رسالی

شایع‌ترین کاربرد قرآنی وحی، دربارهٔ پیامبران است و مراد از وحی در نزد اهل شریعت و
کلام، همین قسم وحی است. حدوداً شصت مورد از کاربردهای واژه، در این معناست (کریمی،
۱۳۸۶: ۳۷).

این قسم از وحی، آن است که در آن فرمان‌هایی برای هدایت جامعه و تکامل بشر بر
پیامبران نازل می‌شود؛ از این رو، هر چند پیامبران از حس و عقل بهره می‌گیرند ولی شریعت آنان
معلول این نوع ابزار معرفت نیست، بلکه همگی مربوط به عالم بالاست که به امر الهی بر آنها
نازل می‌شود.

این قسم از وحی، مخصوص پیامبران است که مردان برجسته و تکامل‌یافته‌ای هستند^{۲۴} که
آمادگی دریافت وحی در آنها، با تلاش و مجاهدت نفسانی و موهبت الهی تحقق یافته است.^{۲۵}
آیه ذیل، تصریح به این نوع از وحی دارد:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَ
هَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا: ما به تو وحی فرستادیم همان‌گونه که

به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (طوایف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داوود زبور دادیم.

از عبارت «إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» برمی آید که مراد از دو فعل نخست «أَوْحَيْنَا» تمام اقسام وحی است، زیرا شامل هر وحیی بر پیامبر اکرم (ص) و نوح (ع) و تمام پیامبران بعد از وی می شود. البته «أَوْحَيْنَا» ی سوم، وحی بی واسطه به حضرت ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و ... را مطرح می کند (طباطبایی، بی تا، الف: ج ۱۸، ۷۷)، زیرا اولاً مراد از این «أَوْحَيْنَا» مطلق وحی نیست، چراکه اینان پیامبران پس از حضرت نوح (ع) هستند و «أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ» شامل آنان نیز می شود؛ ثانیاً، با عنایت به اینکه ادامه آیه، دادن زبور به حضرت داوود (ع) و آیه بعد، تکلم با حضرت موسی (ع) را که وحی از پس حجاب اند، جداگانه بیان می کند، وحی در این گونه، از پس حجاب نیست. نیز از اینکه «أَوْحَيْنَا» بدون هیچ قیدی آمده است، گونه وحی با واسطه فرشته نیز منتفی می شود (همان).

آیاتی از قرآن بر این نوع وحی به شکل عام تصریح دارد. این آیات، از نپذیرفتن وحی توسط مشرکان خبر می دهد و آیات دیگر، جواب مشرکان را بیان می کند. در تمام این آیات، وحی به همان معنای وحی رسالی است که متعلق آن، بیان این گونه وحی (شوری: ۷، عنکبوت: ۴۵، شوری: ۳، یوسف: ۳)، انکار (یونس: ۲) و یا جواب^{۳۷} (نساء: ۱۶۳-۱۶۵) می باشد. آیات دیگری نیز بر اقسام دیگر این نوع وحی (رسالی)، به شکل خاصی تأکید دارد؛ مانند وحی بی واسطه، با واسطه فرشته یا حجاب، نوشتاری، نشان دادن عین واقعیت در رؤیا یا بیداری، القای دفعی یا تدریجی حقایق و ... بررسی این اقسام، مجال واسعی می طلبد.

در مورد وحی خصوصاً کیفیت آن، هرچند روایات زیادی نداریم ولی درخصوص بحث حاضر روایت جامعی از امام علی (ع) درباره اقسام وحی نقل شده است که به ذکر اجمالی آن اکتفا می شود. امام علی (ع) در این روایت، وحی را به هفت قسم تقسیم فرمود:

- وحی به معنای الهام؛ مانند: نحل / ۶۸.
- وحی به معنای اشاره؛ مانند: مریم / ۱۱.
- وحی به معنای تقدیر؛ مانند: فصلت / ۱۲.
- وحی به معنای امر؛ مانند: مائده / ۱۱۱.
- وحی به معنای دروغ پردازی؛ مانند: انعام / ۱۱۲.
- وحی به معنای خبر (خبر به واسطه پیامبران)؛ مانند: انبیاء / ۷۳.

- وحی در معنای رسالی.
این حدیث آنچه را که قرآن وحی نامیده است، تأیید می‌کند.

نتیجه

از موارد کاربرد وحی در قرآن و نیز حدیث بالا (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۸، ۲۵۴) استفاده می‌شود که: وحی یک معنای جامع دارد که همان القای پنهانی است، و به حسب موارد، در معانی گوناگون استعمال می‌شود. اصطلاح خاص وحی رسالی (تشریحی) در قرآن - یعنی سخن مستقیم و بی‌واسطه خدا با پیامبر - اخص از مفهوم لغوی، و یکی از اقسام وحی به معنای تام کلمه است. اصطلاح عام وحی رسالی (پیام تشریحی خدای تعالی به پیامبران)، از نظر مفهومی، متمایز از برخی کاربردها (مانند الهام و هدایت غریزی) و متعارض با برخی کاربردهای دیگر (مانند القای شیطانی) است. کاربرد وحی درباره امامان معصوم، ضمن تطابق اجمالی در مفهوم (پیام باواسطه یا بی‌واسطه الهی)، از نظر مصداق و محتوا تفاوت دارد، زیرا محتوای پیام‌های دریافتی آن بزرگواران، وحی تشریحی نمی‌باشد.^{۲۸}

پی‌نوشت

۱. وحی، الواو و الحاء و الحرف المعتل: اصل یدل علی القاء علم فی اخفاء او غیره الی غیرک فالوحي: الاشارة، و الوحي الكتابه و الرساله و کل ما القيته الی غیرک حتی علم فهو وحی کیف کان ... و کل ما فی الباب فراجع الی هذا الاصل الذی ذکرناه.
۲. الوحي، الاشارة و الكتابه و الرساله و الالهام و الکلام الخفی و کل ما القيته الی غیرک و یقال و حیث الیه الکلام و اوحیت ایضاً آی کتب.
۳. اوحی الله الیه: بعثه، اوحی الله الیه: الهمه، اراد: اوحی الیها و اوحی الی قومہ یعنی اشار الیهم، الایحاء، الاشارة ...
۴. الوحي، الاشارة و الكتابه و کل ما القيته الی غیره لیعلمه کیف کان.
۵. یقع علی الكتابه و الاشارة و الرساله والالهام، و الکلام الخفی.
۶. السرعه: و الوحي علی فعیل، الوحي، الاشارة و الرساله و الكتابه و کل ما القيته الی غیر لیعلمه کیف کان.
۷. اصل الوحي، الاشارة السریعه لتضمن السرعه بل امر وحی و ذلک یکون بالکلام علی سبیل الرمز و التعریض ... و قد یکون بصورة مجرد عن التركيب و بالاشارة ببعض الجوارح و الكتاب.

۸. الوحی - فی اللغه - اعلام سریع خفی ... قال راغب اصل الوحی، الاشاره السریعه ... لعل الخفاء فی مفهوم الوحی جاء من قبل اعتبار السریعه فیهِ، فالایماء السریعه تخفی - طبعاً - علی غیر المومی الیه. (توضیح: یعنی چون هر انتقال سریعی مخفی است، لذا ویژگی مخفیانه بودن به جهت اینکه عربها وحی را در سرعت استعمال کرده‌اند، به آن اضافه شد. و اگرچه درست است که هر انتقال سریعی مخفی است ولی از طرف دیگر، بعضی از انتقال‌های مخفی، سریع هستند، نه همه آنها).

۹. المحصل من موارد استعماله انه القاء المعنی بنحو یخفی علی غیره من قصد افهامه، فالالهام بالقاء المعنی فی فهم الحيوان من طریق الغریزة من الوحی و کذا ورود المعنی فی النفس من طریق الرؤیا او من طریق الوسوسة او بالاشارة کل ذلك من الوحی ... و من الوحی التکلیم الالهی لانبیائه و رُسله ...

۱۰. و اصل الوحی هو الکلام الخفی ثم یطلق علی کل شیء قصد به افهام المخاطب علی السرّ له عن غیره.

۱۱. حواریون، جمع حواری از ماده حور به معنای شستن و سفید کردن است. حوری از همین ریشه است. در وجه نام‌گذاری شاگردان مسیح به حواریون، احتمالات متعددی وجود دارد، ولی مطابق احادیث، آنها علاوه بر اینکه قلبی پاک و روحی باصفا داشتند، در پاکیزه‌سازی و روشن نمودن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی و گناه، کوشش فراوان داشتند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۴: ذیل آیه ۵۲ سوره آل عمران).

۱۲. بل ربّما دل قوله تعالی: «إِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِيِّينَ ...» ان اجابتهم انما یوحی من الله تعالی الیهم، و انهم كانوا انبیاء فیکون الايمان الذی اجابوه به هو الايمان بعد الايمان.

۱۳. فی تفسیر العیاشی عن محمد بن یوسف الصنعانی عن ابيه قال: سالت ابا جعفر (ع) «إِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِيِّينَ» قال (ع): الهموا.

۱۴. دین پژوه معاصر، سلیمانی اردستانی، می‌گوید: باب‌های اولیه کتاب اعمال رسولان نشان می‌دهد پطرس رهبری امت مسیحی را بر عهده داشت. ریاست جلسات در تصمیم‌گیری‌ها با او بود. سخنگوی حواریون بود و با غیرمسیحیان سخن می‌گفت و آیین خود را بیان می‌کرد. مانند عیسی معجزه می‌کرد و بیماران درمان‌نشده را شفا می‌داد. یهودیان او را به محکمه می‌بردند و به زندان می‌افکندند. خلاصه همه جا سخن از اوست (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۱: ۵۱).

۱۵. قال فی المجمع: الرّمز الايماء بالشفقتين، و قد يستعمل فی الايماء بالحاجب و العین و الید و الاول اغلب.

۱۶. نگارنده احتمال دوم را در طی مباحث علمی می‌پذیرد که ان‌شاء... در مقاله‌های دیگر، مورد توجه قرار خواهد گرفت.
۱۷. «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» و آئی مثل ما اوحینا الی الانبیاء قبلک اوحینا الیک «رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا» یعنی الوحی بامرنا و معناه القرآن لانه یهتدی به.
۱۸. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (انفال: ۲۴): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.
۱۹. اولاً امر خدا «کن وجودی» (یس: ۸۲) است؛ ثانیاً روح از امر خداست (اسراء: ۸۵)؛ پس روح، کلمه الهی خداست. فرستادن کلمه با وحی صورت می‌گیرد، چنان‌که درباره حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» (نساء: ۱۷۱): همانا مسیح پسر مریم، کلمه‌ای است که آن را به مریم افکند و روحی از جانب اوست (با تصرف و تلخیص).
۲۰. جناب شبر این تفسیر را یکی از سه احتمال قرار داده است.
۲۱. امام صادق (ع): خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل ... و هو من الملكوت.
۲۲. علامه از نکته‌ای ادبی از جرجانی استفاده کردند، بدین شرح: دو عبارت داریم: ۱. يُعْجِبُنِي احسانک و فِعْلُک الخیر ۲. يُعْجِبُنِي أَنْ يُحْسِنَ و أَنْ تَفْعَلَ الخیر. در عبارت اول، مصدر، اضافه به معمول خود شده است؛ مانند آیه شریفه «فِعْلُ الخیرات». در این صورت، جمله دلالت بر وقوع پیشین فعل دارد. معنا چنین است: احسان و کار نیکت مرا خوش آمد. ولی عبارت دوم دلالت بر وقوع پیشین فعل ندارد، زیرا معنا چنین است: خوش دارم احسان کنی و کار نیک انجام دهی. از این رو، آیات تشریح و دعوت، با فعل می‌آید؛ مانند «أَمَرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ: امر شدم که الله را بپرستم» (طباطبایی، بی تا، ب، با دخل و تصرف).
۲۳. در تفسیر نمونه آمده است: تعبیر «کانوا» که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد، شاید اشاره به این باشد که آنها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت، مردانی صالح و موحد بوده‌اند و در پرتو همین برنامه‌ها، خداوند مواهب تازه‌ای به آنها بخشید. ظاهر این گفتار، وحی تشریحی است که در این صورت، ایرادهای مرحوم علامه ناقد این دیدگاه است (مکارم شیرازی، ۱۳۶۴: ج ۱۳، ۴۵۶).
۲۴. و لا بعث الله نبیاً و لا رسولاً حتّی یتکمل العقل و یكون عقله افضل من جمیع عقول امته.
۲۵. ان الله وجد قلب محمد افضل القلوب و دعاها فاختاره لنبوته.

۲۶. أَ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ: آیا برای مردم تعجب آور است که یکی از آنان را به رسالت خود برگزیدیم و به او وحی کردیم که مردم را بترسان؟

۲۷. إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ ... رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ: ما به تو وحی کردیم همچنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم ... پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهبانه و] حجتی نباشد ...

۲۸. به عقیده شیعه و تأیید آیات و روایات بر امامان اهل بیت حقایقی به منزله علوم غیبی از طرف خداوند القاء می شود ولی آن را وحی نمی خوانند گرچه قرآن برای این مورد و موارد دیگر از این واژه استناد کرده است مرحوم علامه می فرماید: «وقد قدر الادب الدینی أن لا یطلق الوحی علی غیر ما عند الانبیاء و الرُّسُل من التکلیم الالهی.» (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۲۹۲)

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن اثیر، محمد بن ابی سعادات. (بی تا). *النهایه فی غریب الحدیث والاثیر*. مؤسسه اسماعیلیان. [بی جا].

ابن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق). *معجم المقاییس اللغة*. تحقیق عبدالسلام هارون. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

ابن منظور. (۱۴۰۸ق). *لسان العرب*. طبع یک. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

بروسوی، اسماعیل. (۱۴۰۵ق). *روح البیان*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

جوهری. (بی تا). *صاح اللغة*. [بی جا].

راغب اصفهانی. (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ القرآن*. طبع یکم. بیروت: دار الاسلامیه.

سبحانی، جعفر. (۱۴۰۹-۱۴۱۱ق). *محاضرات فی الالهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل*.

به قلم شیخ حسن محمد مکی العاملی. مطبوعه القدس، ناشر مرکز العالمی للدرسات الاسلامیه.

سروش، عبدالکریم. (۱۳۸۵). *بسط تجربه نبوی*. چاپ پنجم. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم. (۱۳۸۱). *مسیحیت*. چاپ اول. زلال کوثر.
- شبر. (بی تا). *تفسیر*. نرم‌افزار نورالانوار.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۴۱۱ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- _____ . (بی تا، الف). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: منشورات جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه.
- _____ . (بی تا، ب). *المیزان فی تفسیر القرآن*. نرم‌افزار الرحمن. معاونت آموزش نهاد معظم رهبری (الزهراء).
- طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن. (۱۴۰۸ق). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. الطبعة الثانية. بیروت: دار المعرفه.
- طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق). *مجمع البحرین*. طبع یکم. قم: مؤسسه البعثه. عهد جدید (انجیل تفسیری).
- عیاشی. (بی تا). *تفسیر*. نرم‌افزار نورالانوار.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (بی تا). *ترتیب کتاب العین*. [بی جا].
- فرید وجدی، محمد. (بی تا). *دایره المعارف القرن العشرين*. تهران.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۰ق). *القاموس المحیط*. طبع دوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فیومی، احمد بن محمد. (بی تا). *مصباح المنیر*. [بی جا].
- قمی. (بی تا). *تفسیر*. نرم‌افزار نورالانوار.
- کریمی، مصطفی. (۱۳۸۶). *وحی شناسی*. انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب. (بی تا). *اصول کافی*. با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی. انتشارات علمیه اسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*. بیروت: الوفاء.
- مجموعه مقالات برگزیده همایش وحی شناسی*. (۱۳۸۸). چاپ اول. قم: انتشارات جامعه المصطفی (ص) العالمیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۶۸). *معارف قرآن (خداشناسی و ...)*. انتشارات در راه حق.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). *وحی و نبوت*. تهران: صدرا.

- معرفت، محمدهادی. (۱۳۶۷). *التمهید فی علوم القرآن (دراسات مبسطة عن مختلف شؤون القرآن الکریم)*. قم: مطبعه مهر.
- _____ (۱۳۸۱). *علوم قرآنی*. چاپ اول. مؤسسه فرهنگی تمهید.
- مفید، محمد بن النعمان العکبری. (بی تا). *تصحیح الاعتقاد*. قم: مکتبه داورى.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. (۱۳۶۴). *تفسیر نمونه*. دار الکتب الاسلامیه.
- میشل، توماس. (۱۳۷۷). *کلام مسیحی*. ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و